

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

مستحضرید که گفتگویی ما در مورد نظریات معروف در مورد اصول لفظیه است. آیا همه اصول در بین عقلا وجود دارند یا نه برخی از اصول به برخی دیگر بر می گردند. ما تا اینجا به سه اندیشه اشاره کردیم و الان در صدد بیان اندیشه چهارم هستیم. این آخرین اندیشه است و از محقق عراقی است؛ ایشان در یک تفصیل قابل تحسین بحث را پیش می برد گرچه تفصیل ایشان خالی از ملاحظات نمی باشد.

کلام محقق عراقی: اظهار نظر در این باره که ما چند اصل داریم و آیا به هم رجوع می کنند یا نه؟ متوقف بر این است که ما یک مساله دیگری اصولی را حل کنیم و آن مساله عبارت است از: آیا تاخیر بیان از وقت حاجت (حاجت مکلف) درست است یا نه؟ فرض کنید تابستان شده و کشاورزها محصولشان را برداشتند و زکات هم واجب است؛ در این صورت آیا بر مولی بیان لازم است یا نه؟ مشهور بر زبانها این است که تاخیر بیان از وقت حاجت قبیح است. ولی یک نظر دیگر هم داریم و عقیده من این است که این مشهور است و آن اینکه تاخیر بیان از وقت حاجت اشکال ندارد و آنکه اشکال دارد تاخیر بیان از وقت حاجت مکلف است البته این تعبیر، تعبیر خوبی نیست چون مکلف ما خداوند است و لذا تعبیر را باید مودبانه کرد و بگوییم تاخیر بیان از وقت حاجت، نقض غرض مولی حساب می شود و نقض غرض حکیمانه نیست. خیلی وقت ها خداوند حکمی دارد و مورد حاجت مکلف هم هست اما به خاطر مصلحت، بیان به تاخیر می افتد ما در مورد ائمه داریم که گاهی به خاطر مصلحت حکم را بیان نکرده و به تاخیر انداخته اند. مرحوم عراقی قائل است که تاخیر بیان لمصلحه اشکال ندارد.

با توجه به این مقدمه: مرحوم عراقی معتقد است که، اگر ما تاخیر بیان از وقت حاجت را قبیح دانستیم این اصول (اصل حقیقت، ظهور، عموم و...) بر می گردد به اصل عدم قرینه؛ به تعبیر ایشان اصول وجودیه به اصول عدمیه بر می گردد. اما اگر تاخیر بیان از وقت حاجت قبیح نباشد این اصول به اصل عدمی بر نمی گردد بلکه باید تفصیل قائل بشویم. بیان عراقی: فرض کنید یک کلامی از متکلم صادر شود (چه منقول باشد چه غیر منقول) شک کنیم که آیا معنای حقیقی مراد است یا معنای مجازی؟ یعنی در واقع شک داریم که متکلم قرینه صارفه آورده یا نیاورده است؟ اگر شک کنیم مراد گوینده خاص بوده یا عام؟ در واقع شک ما در عموم بر می گردد به اینکه آیا قرینه صارفه بوده یا نه؟ اگر مطلقاً از متکلم صادر شد و ما شک کردیم آیا مرادش مطلق است یا مقید؟ در واقع شک ما بر می گردد به اینکه اگر مرادش مقید بود نکر می کرد و لذا کلام می شود مطلق، و لذا حال که قرینه بر مقید نیاورده اگر مقید را طلب کند تاخیر بیان از وقت حاجت می شود. خلاصه اینکه همه این اصول برگشت به اصل عدمی قرینه.

اما اگر گفتیم تاخیر بیان از وقت حاجت مکلف برای مصلحت اشکال ندارد در این صورت: در این صورت اصل عدم قرینه از عرش به فرش می افتد و سقوط می کند به خاطر اینکه شما اصل عدم قرینه را جاری می کنید تا بگویید وقتی گوینده حرفی زد اگر خلاف این عام یا مطلق مرادش بود قرینه می آورد و لذا چون قرینه نیاورده خلافش صحیح نیست؛ اما اگر تاخیر بیان را قبیح ندانستیم، میگوییم ممکن است مراد متکلم خاص یا مقید بوده اما به خاطر مصلحتی نکر نکرده است؛ به قول عراقی حتی در جایی که یقین به عدم قرینه دارید (مانند جایی که ما از خود امام شنیده ایم) نمی تواند آثار عدم قرینه پیاده کنید چرا که احتمال می دهید ممکن است معنای خاص و مقید مراد باشد و بعداً بیان شود. در اینجا محقق عراقی می فرماید: وقتی اصل عدم قرینه زمین خورد ما باید به اصل دیگر توجه کنیم و آن اصل این است که

اصالة الحقيقة آیا چه اصلی است؟ آیا تعبدی عقلایی است یا تعبدی عقلایی نیست؟

آیا مراد این است که: عقلا اصل حقیقت دارند و این را برای مفاهمه قرار داده اند و کار به فلسفه اش هم ندارند. این یعنی اصل عقلایی بین عقلا و لو فلسفه اش معلوم نباشد. یا مراد این است که: یک اصلی در بین عقلا وجود داشته باشد و فلسفه اش هم معلوم باشد مثل اصل حقیقت که عقلا گویند ظاهر کلام متکلم اصل حقیقت است نه اینکه تعبد خاصی در میان باشد.

اگر از قبیل اول شد اگر کسی اقرار کرد و لو اینکه هیچ ظهوری هم نباشد باید طبق اقرار او عمل کرد اما اگر گفتیم از قبیل دوم است (فلسفه اش معلوم است) در این صورت اگر کسی اقرار کرد اما مقام قضایی به حرف شخص اطمینان نکرد اینجا مقام قضایی حق داوری کردن ندارد.

آیا اصالة الحقيقة اصل تعبدی است یا نه بگوییم اصالة الحقيقة از قبیل دوم بدانیم؟

محقق عراقی مبنای خود را نگفته و فقط فرموده؛ اگر اصالة الحقيقة اصل عقلایی تعبدی باشد وقتی سخنی از متکلم شنیدیم باید حرف او را حمل بر حقیقت کنیم و لو اینکه اطمینان برای ما حاصل نشود؛ اما اگر گفتیم اصل حقیقت و اطلاق و... تا به مرز ظهور نرسد فایده ای ندارد در این صورت نمی شود به اطلاق و... تمسک کرد مادامی که به ظهور نرسیده است. در این صورت اصالة الظهور می شود مرجع و بقیه اصول به این بر می گردد گرچه اسم اصالة الظهور متفاوت می شود مثلا در مقابل خاص می گوییم اصالة العموم اما مراد همان اصل ظهور در عموم است و... . مرحوم عراقی بعد یک نعم دارد و این نعم استدراک است باید این هم بیان شود تا کلام عراقی کامل شود.

الحمد لله رب العالمین